

چرا ما نمی توانیم به آزادی و استقلال دست بیا بيم؟ از منوچهر تقوی بیات

عرق ریزان، عزا، دشنام، گاهی گریه هم کردیم ...

...

“نوشته بود،

همان!

کسی راز مرا داند،

که از این رو به آن رویم بگرداند.” (کتیبه – مهدی اخوان ثالث)

مهدی اخوان ثالث که سرود بالا و سرودهای بسیار دیگری را نوشته است، مانند میرزاده عشقی، فرخی یزدی، پروین اعتصامی، نیمایوشیج، سیمین بهبهانی و بسیاری دیگر از شاعران، نویسندگان، هنرمندان و مردمان میهن دوست دیگر در آرزوی آزادی و آرمانشهر خود چشم از جهان بستند. از انقلاب مشروطیت تا به امروز هزاران نفر از عاشقان آزادی و استقلال ایران جان خود را در این راه از دست داده اند. همه ی تلاش های آزادیخواهانه در ایران را دیکتاتوری های دست نشانده ی بیگانگان با شکست روبرو ساخته اند. تا پیش از بوجود آمدن حکومت ملی دکتر محمد مصدق هیچ یک از کنشگران سیاسی موفق به تشکیل دولتی ملی نشده بودند. در دوران دیکتاتوری رضا شاه و محمدرضا پهلوی همه ی نخست وزیران را شاه بدون رأی و اراده ی مردم تعیین می کرد و سپس مجلسی که نماینده ی واقعی مردم نبود به آن نخست وزیر و حکم حاکم فرموده رأی اعتماد می داد. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ خورشیدی حسین علا از نخست وزیری استعفا می دهد تا شاه سید ضیا طباطبایی را برای ایجاد یک دیکتاتوری گستاخانه تر به نخست وزیری بگمارد. در همان هنگام نمایندگان در مجلس شورای ملی به دکتر مصدق رأی تمایل می دهند و با این رأی تمایل نقشه ی شاه و سید ضیاء عقیم می ماند و دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر برگزیده از سوی مجلس، به شاه تحمیل می شود.

دکتر مصدق به کمک شماری از نمایندگان مجلس و پشتیبانی ملت ایران

دست انگلیس ها را از منابع نفت ایران کوتاه و کارکنان انگلیسی شرکت نفت را از ایران اخراج می کند. به دلیل کارشکنی های دربار، ملاکان بزرگ، آخوندها و عوامل بیگانگان در ایران، ملت ایران تنها در دوران بیست و هشت ماهه ی دولت ملی دکتر مصدق از آزادی های سیاسی و اجتماعی نسبی برخوردار بود. دکتر مصدق توانست هم در شورای امنیت سازمان ملل متحد، هم در دیوان داوری بین المللی لاهه و هم در عرصه سیاسی در داخل ایران پوزه ی استعمار کهنه و فریبکار انگلستان را به خاک بمالد. برای مقابله با حکومت ملی دکتر مصدق، دولت انگلیس ناچار از آمریکا کمک خواست و با شریک کردن آمریکایی ها در غارت ایران موفق شد تا دولت آیزنهاور را به انجام کودتا در ایران راضی کند. کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ملت ایران را برای همیشه از آزادی های اجتماعی و سیاسی محروم ساخت.

اختناق و دیکتاتوری همچنان ادامه داشت تا ملت ایران با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به دیکتاتوری پهلوی ها پایان داد. مردمان هر کشوری نظر خود را درباره ی حکومت آن کشور یا با انتخابات یا با همه پرسی و یا به شیوه ای قهرآمیز یعنی با انقلاب اعمال می کنند. از آنجایی که دیکتاتوری داخلی و بیگانگان اجازه ی انتخابات به مردم نمی دادند، شهروندان ایرانی با شیوه ی قهرآمیز یعنی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ دیکتاتوری سلطنتی را منقرض ساختند. اما خمینی با سوء استفاده از باورهای خرافی توده های ناآگاه، دیکتاتوری ناپسندتر و احمقانه تری را به ملت ایران تحمیل کرد. این یورش دوم اسلام به ایران ویرانگرتر از یورش نخستین اسلام به ایران و حتا ویرانگرتر از حمله ی مغول ها بود. در این چهل سال ننگین جمهوری اسلامی؛ خمینی، خامنه ای و آخوندها و دیگر شیادان مردم فریب نقاب را از چهره ی ضد ایرانی و ضد انسانی اسلام به کنار زدند و برای همیشه تکلیف ایرانیان را با اسلام و فریبکاری آخوندها روشن کردند. خمینی در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ در جمع فرهنگیان و دانش آموزان قم گفت: «... من رأی به جمهوری اسلامی می دهم و از شما تقاضا دارم رأی به جمهوری اسلامی بدهید. نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. جمهوری اسلامی.» و این جمهوری اسلامی خمینی، که جمهوری نبود بلکه دیکتاتوری اسلامی بود، ایران را به این روز سیاه و ویرانی دچار ساخت.

من هم مانند میلیون ها ایرانی از آغاز زندگی ام تا به امروز شهروند و زندانی زندان بزرگی به نام ایران بوده ام. شگفت آن که سال هایی را هم که در بیرون از این زندان زندگی کرده ام، زنجیرم گرچه رها تر بود اما همچنان سنگین بود. همچنان تحت پیگرد بوده ام

و "ازغم این خفته ی چند"، "خواب در چشم ترم" آشفته و در هم بوده است.

این زندگی که بر من و نسل ما گذشت، به گفته ی فرخی یزدی؛ "مردن تدریجی بود". در این زندگی من به دبستان رفتم، گرچه دبستان و آموختن را دوست داشتم اما بسیار کتک خوردم، فلک شدم، در سیاهچال "دبستان فاریابی شماره ۴ در بخش ۸ تهران" زندانی شدم. مدیر مدرسه آقای زرندی که دوست پدرم بود به پدرم می گفت بچه ها را چرا به مدرسه می فرستی، به فرست بازار تا کاری یاد بگیرند و فردا کمک خرجت بشوند. برای به انجام رساندن این پند دوستانه اش تا فرصتی پیش می آمد مرا به چوب و فلک می بست تا از دبستان فراری شوم اما من درس خواندن و دبستان را دوست داشتم و مدیر مدرسه نتوانست مرا از دبستان بیزار و فراری کند.

پس از دبستان در دبیرستان هم همچنان بساط کتک خوردن ما به راه بود. در دوران دانشگاه زندان و خونین شدن سر و صورت من و دوستانم هم به کتک خوردن اضافه شد. در اول بهمن ۱۳۴۱ کماندوهای گارد شاه به دانشگاه ریختند. بلی، آن "قوم جاویدان و خیل غوغایی" به دانشگاه حمله آوردند. دانشجویان دختر و پسر، استادان و پیشخدمت ها را زدند و خون آلود کردند و به زندان بردند.

تلاش های دانشجویان هم دوره ی ما و دعوت از سران جبهه ی ملی برای سازماندهی یک تشکیلات سیاسی آزاد و علنی برای ایجاد یک فضای سیاسی آزاد، با مخالفت و سرکوب حکومت دست نشانده ی محمد رضا شاه روبرو شد. کم کم کار سیاسی به قهر و خشونت کشیده شد. در سال ۱۳۴۹ با حمله ی مسلحانه ی چریک های فدایی به پاسگاه سیاهکل مبارزه ی مسلحانه با حکومت دیکتاتوری محمدرضا شاه آغاز شد. آخوندها و طلبه ها نبودند که به پاسگاه سیاهکل حمله کردند و کشته و زندانی شدند این دانشجویان، درس خوانده ها و برخی از فرزندان کارگران بودند که جان خود را در راه آزادی مردم از دست دادند. آخوندها و طلبه ها همچنان در کار مفت خوری و فریب مردم بودند.

تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ که خمینی از پاریس به ایران آمد، طلبه ها یا آخوندها در خیابان ها و در کار مبارزه با دیکتاتوری پهلوی ها حضور نداشتند. آن ها همه در کار صدقه گرفتن و مفت خوری بودند و گروهی نیز برای ساواک و شهربانی جاسوسی می کردند. مصطفی خمینی در درون سنگر مبارزه نبود که دستگیر شد، او را از کنار سفره ی مفت خوری به زندان بردند و قربانی تصفیه سیاسی شد. پدرش نیز در همه ی

زندگی اش یک روز هم در جایی کار نکرده بود. او پس از آمدن به ایران کارش به گفته ی خودش خدعه و نیرنگ، کشتار مردم و غارت و ویرانی میهن ما بود.

از فساد و مفت خوری و جاسوسی خامنه ای مردم مشهد بیشتر آگاهی دارند. خامنه ای بیش از هشت کلاس نتوانست درس بخواند. او سپس به حوزه روی آورد و بقیه ی دوره های درس و اجتهاد را با دوز و کلک گذراند. او رساله یا تألیف فقهی مهمی نیز ندارد. خامنه ای با حمایت اکبر هاشمی رفسنجانی به رهبری جمهوری اسلامی رسید و بالاخره خامنه ای در دیماه ۱۳۹۵ سر هاشمی رفسنجانی را زیر آب کرد. خامنه ای از بنیان گذاران حزب جمهوری اسلامی بود و نیز کسی بود که این حزب را تعطیل کرد و بساط آن را برای همیشه برچید. هنگام انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی از رهبران این حزب تنها محمد بهشتی همراه با شماری از جوانان در آنجا کشته شدند. چند دقیقه پیش از انفجار اکبر هاشمی رفسنجانی به اتفاق چند تن از یارانش، "گویا درپناه تأییدات امام زمان"، دفتر حزب را ترک کرده بود. خامنه ای در سال ۱۳۶۰ به ریاست جمهوری رسید. خمینی برای فریب مردم، باز هم با خدعه درباره ی ریاست جمهوری او می گوید: «ما از سر ناچاری چون آدم نداشتیم به ورود یکی از روحانیون به عرصهٔ اجرایی و انتخابات آقای خامنه‌ای، رای دادیم، وگرنه هر زمانی که آدم صالح و مورد اعتمادی پیدا کنیم، ایشان باید به جایگاه اصلیش یعنی مسجد بازگردد.» نه تنها خامنه ای به مسجد بازنگشت بلکه همه ی مسجدی ها حتا طلبه های بی سواد هم به پست های ریاست و وکالت و وزارت و ریاست جمهوری گماشته شدند. از ستم ها و آدمکشی ها و دزدی های خامنه ای در این ۲۸ سال گذشته هم ملت ایران و هم همه ی دستگاه های ارتباط جمعی جهان آگاهند.

پس از بیش از هفتاد سال درس خواندن و کتاب خواندن و مبارزه کردن و تجربه های فراوان، هنگامی که زندگی خود و ملت خود را بازبینی کردم دریافتم که علت ناموفق بودن من و همزمانم در این بوده است که دستگاه آموزشی استعمارزده ی ایران، با زور و زندان و شکنجه و جلوگیری از آزادی های اجتماعی و سیاسی، همه ی ما را به انحراف کشانده و بد بارآورده است تا نتوانیم مشکلات اجتماعی و سیاسی جامعه ی خود را حل کنیم. در یک صد سال گذشته هیچ وزیری یا مسئولی از سوی مردم برگزیده نشده است تا برای ما یک برنامه ی آموزشی ملی و ایرانی تهیه کند. وزیران و نخست وزیران را بر ما گمارده اند و آن ها برنامه هایی که بر خلاف مصلحت مردم ما بوده است اجرا کرده

اند. کتاب های درسی و غیر درسی با دقت سانسور می شدند. حتا در زمان شاه هم کتاب های درسی با سانسور و ممیزی آخوندها تهیه می شد. محمد جواد باهنر که در زمان خمینی وزیر آموزش و پرورش و نخست وزیر هم شد، در زمان شاه هم، مسئول تهیه ی کتاب تعلیمات دینی در دستگاه آموزش و پرورش شاه بود. حتا بهشتی مسجدی در هامبورگ با هزینه ی شاه ساخت که به پایگاه فعالیت های اسلامی و اتحادیه ی انجمن های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا مبدل شد.

پایه های حکومت اسلامی پیش از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ریخته شده است. پیش از آن کودتا در تیرماه ۱۳۳۲ کتابی از سوی فداییان اسلام منتشر شد به نام " حکومت اسلامی" که در آن ساختار حکومت اسلامی با وجود دربار و شاه نوشته شده بود و شاه باید از ولی فقیه تقلید می کرد. همین کتاب در تابستان ۱۳۵۷ در تهران باز تجدید چاپ شد. در آن زمان خمینی و اربابانش هنوز نمی دانستند که شاه از ایران خواهد رفت. در دوران دیکتاتوری محمدرضا شاه در هر مدرسه یک آخوند به عنوان آموزگار تعلیمات دینی و فقه گماشته شد که کار خبرچینی و تفتیش عقاید را از نظر شرعی و غیرشرعی به عهده داشت. در هر یک از آبادی ها و ده ها، یک طلبه به عنوان پیشنماز و مسئول امور دینی در آن ده، به کار جاسوسی و همکاری با ساواک و ژاندارمری مشغول بود. من خودم در دوره ی خدمت سربازی به عنوان سرپرست سپاهیان ترویج در کردستان بارها با این طلبه های خبرچین درگیری داشته ام. از آنجایی که درجه نظامی من ستوان دومی بود، معمولن پاسگاه های ژاندارمری ناچار بودند احترام ظاهری درجه و پاگون مرا رعایت کنند.

این حکومت اسلامی با برنامه ریزی دقیق از شکم حکومت پهلوی بیرون آمده است. پس از کودتای ۲۸ مرداد مرجع تقلید شیعیان آیت الله بروجردی به شاه و به نخست وزیر کودتا یعنی سپهبد زاهدی تلگراف تأیید و تبریک می فرستد. متن تلگراف آیت الله بروجردی به شاه چنین بود:

حضور مبارک اعلیحضرت همایون خلدالله تعالی ملکه - تهران

تلگراف مبارک که از رم مخابره فرموده بودید و مبشر سلامت اعلیحضرت همایونی بود موجب مسرت گردید. نظر به آن که تصمیم مراجعت (شاه از رم به ایران) فوری بود، جواب تأخیر شد. امید است ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مقاصد دینیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد. حسین طباطبائی البروجردی

متن تلگراف آیت الله بروجردی در پاسخ به سپهبد زاهدی نخست وزیر
کودتای ۲۸ مرداد:

بسم الله الرحمن الرحيم. آقای سپهبد فضل الله زاهدی نخست وزیر
دام اجلاله. به عرض می رساند مرقوم محترم که متضمن تبریک عید غدیر
خم که اعظم اعیاد مذهبيه است بوده واصل گردید. مرچو آن که خداوند
عز شأنه جنابعالی را در انجام وظایف دینیه که در این موقع خطیر
به عهده گرفته اید اعانت فرموده و عامّ مسلمین را از برکات عید
سعید بهره مند فرماید. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. ۱۹
ذیحجه ۱۳۷۲ حسین الطباطبایی البروجردی.

علاوه بر تقویت حوزه ها در نجف، کربلا، تهران، قم، مشهد، اصفهان و
دیگر شهرهای ایران، مدرسه ی معقول و منقول که در سال ۱۳۱۳ تأسیس
شده بود و برخی از طلبه ها از آنجا لیسانس معقول و منقول می
گرفتند در سال ۱۳۴۴ به دانشکده الهیات و معارف اسلامی تغییر نام
داد و آغاز به تولید کارشناس ارشد و دکترا در معارف اسلامی کرد.
در مدت کوتاهی بسیاری از آخوندهای عمامه به سر، عنوان دکتری
دریافت کردند. کم کم پای طلبه ها به خارج از کشور هم باز شد و
گروهی از آنان نیز از دانشگاه های "دیار کفر" درجه دکتری گرفتند
و بر شمار آخوندهای وارداتی به طور چشم گیری افزوده شد. پایه های
حکومت اسلامی در دوران دیکتاتوری پهلوی ها و تأیید "امدادهای
غیبی" از ماوراء دریاها و آسمان ها، ریخته شده است. در آن زمان
کمک هایی از ماوراء دریاها و حاکم نشین اود، به آخوندها و طلبه
های شیعه می رسید. کمک های موقوفه اود؛ پولی بود که انگلیس ها
برای علماء و طلبه های شیعه از حاکم نشین اود در هندوستان به نجف
و کربلا و به حوزه های داخل ایران، می فرستادند و به آن "موقوفه
اَوَد"، " خیریّه هندیّه"، " وثیقّه هندیّه"، " تنخواه هند"، " پول
هند" و "سهم امام" هم می گفتند. امید آن که مسلمین و مسلمات در
ایران از خواب غفلت بیدار شوند تا با هم از ویرانی ایران عزیز
جلوگیری کنیم.

منوچهر تقوی بیات

استکھلم – اول فروردین ماه ۱۳۹۸ خورشیدی برابر با ۲۱ ماه مارس
۲۰۱۹ میلادی